

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۵، ش ۴ (پیاپی ۴۰)، زمستان ۱۴۰۳

صص: ۳۱-۵۱

شاپا: ۸۴۸۷-۲۲۵۱

بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی حوزه‌ی عشق با استناد بر شواهدی از آثار افغانی و ایشی گورو

ساناز تقی پوری حاجبی

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

دکتر کامران پاشایی فخری (نویسنده‌ی مسئول)

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

دکتر پروانه عادل زاده

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

چکیده

از منظر شناختی، استعاره‌ی مفهومی روشی در درک معناست که در آن حوزه‌ای ذهنی براساس حوزه‌ای دیگر که اغلب عینی و ساده است، مفهوم‌سازی و درک می‌شود. استعاره‌ی مفهومی مهم‌ترین دست‌آورد زبان‌شناسی نوین است که در آن مفاهیم انتزاعی و مجرد به طور عینی و تجربی مفهوم‌سازی می‌شوند. نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی اولین بار توسط لیکاف و جانسون در کتابی به نام استعاره‌هایی که باور داریم مطرح شد. هدف این پژوهش، بررسی و مقایسه‌ی استعاره‌های مفهومی حوزه‌ی عشق در آثار افغانی و ایشی گورو (برنده جایزه نوبل ادبی ۲۰۱۷) می‌باشد. داده‌های این تحقیق براساس الگوی تشخیص استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون از عبارات و اصطلاحات مربوط به عشق در آثار این دو نویسنده استخراج گردید. در این پژوهش برآنیم تا با بررسی قسمت‌هایی که در آن‌ها مفهوم عشق در قالب استعاره‌ی مفهومی مطرح است، پر بسامدترین اسم نگاشت‌های استعاری و حوزه‌های مبدأ را تبیین کنیم.

واژگان کلیدی: استعاره‌ی مفهومی، عشق، نگاشت، حوزه‌ی مبدأ، افغانی، ایشی گورو

۱- مقدمه

علی محمد افغانی نویسنده‌ی معاصر مشهور ایرانی، متولد ۱۳۰۳ کرمان‌شاه است که نخستین رمان واقعی به زبان فارسی (شوهر آهو خانم) که یک شاه‌کار واقعی محسوب می‌شود، از این نویسنده‌ی شهیر است. کازوئو ایشی‌گورو نیز یکی از شناخته‌شده‌ترین نویسندگان معاصر انگلستان است که در سال ۱۹۵۴ در ناکازاکی ژاپن متولد شد. وی به خاطر رمان‌هایش چندین جایزه دریافت کرده است و همچنین مفتخر به دریافت جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۱۷ شده است.

زبان‌شناسی شناختی که ریشه در ظهور علوم‌شناختی نوین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی به ویژه در بررسی مقوله‌بندی ذهن انسان و روان‌شناسی گشتالت دارد، رویکردی است که به زبان به عنوان وسیله‌ای برای کشف نظام شناختی انسان می‌نگرد. (مائدعلی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۹۴)

نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی به عنوان شاخه‌ای از زبان‌شناسی شناختی، نخستین بار توسط لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، به طور نظام‌مند و منسجم مطرح گردید. لیکاف و جانسون استعاره را صرفاً به عنوان آرایه ادبی معرفی نکردند بلکه آن را به مثابه ابزار تفکر و جهان‌بینی مطرح کردند که دارای سه نوع استعاره‌ی مفهومی ساختاری، هستی‌شناختی و جهتی است و اجزای استعاره‌ی مفهومی حوزه مبدأ، حوزه مقصد یا هدف و یک نگاشت می‌باشد.

مدتی بعد از شکوفایی پژوهش‌های زبان‌شناختی درباره استعاره‌ی مفهومی، مطالعه درباره‌ی ساخت استعاره‌ها در حوزه‌ی احساسات (Emotions)، مانند عشق، خشم، شادی، ترس، شرم نزد زبان‌شناسان مورد توجه قرار گرفت که در این میان آثار یو (Yu) و کوچش (Kovecses) قابل ذکر است. به دلیل نقش کلیدی عواطف در ایجاد ارتباط کلامی و پیوند زبان‌ها، پژوهش حاضر به بررسی استعاره‌های مفهومی در حوزه‌ی عشق با استناد به شواهدی از آثار افغانی و ایشی‌گورو می‌پردازد. بنابراین در پی یافتن و ارائه‌ی پاسخ به این پرسش می‌باشد:

پربسامدترین اسم نگاشت‌های استعاری و حوزه‌های مبدأ مورد استفاده در مفهوم‌سازی عشق در این آثار کدام‌اند؟ در این پژوهش براساس روش توصیفی تحلیلی و با رویکرد تطبیقی، آثار مورد نظر از لحاظ استعاره‌های مفهومی عشق، بررسی و مقایسه گردید. داده‌های تحلیل شده در این پژوهش با هدف بررسی چگونگی بازنمود عشق از نگاه افغانی و ایشی‌گورو گردآوری شد سپس حوزه‌های مبدأ و اسم نگاشت هر کدام از نمونه‌ها بررسی شد.

با توجه به هدف مطالعات تطبیقی که «فراهم کردن روشی» است که آثار ادبی به یاری دیگر دانش ها عمیقاً موشکافی شوند و با توجه به این که افغانی و ایشی گورو دو نویسنده ی مشهور معاصر هستند که برای نسل امروز از چهره های شناخته شده به شمار می روند بررسی نظام مفهوم سازی عشق در آثار این دو نویسنده، دریچه ای برای نشان دادن ارزش ها و ارتباطات بین فرهنگی و درک نقاط اشتراک و افتراق خواهد بود.

پیشینه ی پژوهش

مطالعه ی استعاره های مفهومی عشق در زبان های مختلف پیشینه ی نسبتاً مفصلی دارد که در ادامه به تعدادی از آن ها اشاره می شود.

در زمینه ی مطالعات خارجی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

کوچش (۱۹۸۶) در کتاب استعاره های خشم، غرور و عشق، یک رویکرد واژگانی به ساختار مفاهیم، استعاره ی عشق را بررسی کرده همچنین وی در (۱۹۸۸) در کتاب زبان عشق این استعاره ها را بررسی کرده است مطالعه ی دیگر کوچش در (۱۹۹۰) در کتاب مفاهیم احساسی است. کتاب دیگر کوچش در (۲۰۰۰) به نام استعاره و احساسات می باشد که استعاره های احساسات و عشق را در بخش جداگانه ای بررسی کرده است.

در زمینه ی مطالعات داخلی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

پور ابراهیم و غیاثیان (۱۳۹۲)، خلاقیت شعری حافظ در مفهوم سازی عشق را بررسی کرده اند. آن ها معتقدند که از ویژگی های بارز شعر حافظ، کاربرد سازوکارهای شناختی، استفاده از جان دار پنداری های خلاق و تصاویر استعاری در انعکاس مفهوم عشق است.

زرزقانی و همکاران (۱۳۹۲)، در مقاله ی «تحلیل شناختی استعاره های عشق در غزلیات سنایی» ابتدا گزارش دقیقی از استعاره های عشق در غزلیات سنایی ارائه داده اند؛ سپس استعاره ها را بر اساس مضمون به سه دسته تقسیم کرده اند: استعاره هایی که تصویر روشنی از عشق می دهند؛ استعاره هایی که صفات و ویژگی های منفی عشق را نشان می دهند؛ و استعاره های دو پهلوی. سپس به تحلیل شناختی هر گروه پرداخته اند.

قوام و اسپرغم (۱۳۹۴) به بررسی استعاره های عشق و معشوق در دو بیت های عامیانه ی منطقه ی خراسان بر بنیاد نظریه ی استعاره ی شناختی پرداخته اند و تأثیر فرهنگ، اقلیم و ایدئولوژی سرایندگان را در این نوع استعاره نشان داده اند.

هاشمی (۱۳۹۲) در رساله ی دکتری خود به بررسی نظام های استعاری عشق در پنج متن عرفانی براساس نظریه ی استعاره ی شناختی پرداخته است. استنباط می کند از آن جایی که عشق مفهومی انتزاعی است، عرفا برای توصیف آن از عناصر حسی و ملموس بهره برده اند و برای بیان آن از زبان استعاری استفاده کرده اند.

پورابراهیم و همکاران (۱۳۹۶) به بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در زبان شعر و زبان روزمره (رویکرد تطبیقی) پرداخته‌اند.

ابراهیمی و همکاران (۱۳۹۷) به بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در آینه‌ی ضرب‌المثل‌های فارسی، انگلیسی و ترکی پرداخته‌اند و استنباط کرده‌اند گرچه گوی‌شوران سه زبان از یک الگوی واحد فرهنگی برای تولید استعاره‌ی عشق استفاده می‌کنند ولی تفاوت‌های فرهنگی سبب تولید اسم نگاشت‌های متفاوتی شده است.

عباسی (۱۳۹۷) به بررسی استعاره‌های مفهومی عشق و خوشه‌های معنایی مرتبط با آن در تذکره‌الاولیای عطار پرداخته است و استنباط می‌کند که عطار برای بازنمایی مفهوم عشق بیشتر از استعاره‌های شیء بنیاد و ساختار بنیاد بهره برده است.

۲- بحث و بررسی

استعاره‌ی مفهومی

براساس نگرش شناختی، استعاره جزئی از فکر و اندیشه‌ی ما است و از آن جهت به آن مفهومی می‌گویند که با فکر سروکار دارد. وقتی استعاره‌ای را به کار می‌بریم در حقیقت نظام فکری را از عنصری به عنصر دیگر منتقل می‌کنیم. (مائدعلی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۹۷) از زمان پیدایش زبان‌شناسی شناختی، استعاره همواره به عنوان موضوع کانونی این حوزه مطرح بوده است. چرا که به طور واضح به بیان رابطه‌ی بین ذهن و زبان می‌پردازد. نقطه‌ی آغازین نگاهی جدید به استعاره در حوزه‌ی زبان‌شناسی شناختی را می‌توان رویکردی دانست که لیکاف و جانسون در کتاب استعاره‌هایی که باور داریم (۱۹۸۰) معرفی و تبیین کردند. پس از آن توسط زبان‌شناسان دیگر نظیر سویتسر (Sweetser, 1990)، ترنر (Turner, 1991) و کوچش (Kovecses, 2000)، دنبال شد. این رویکرد جدید در تقابل با نگاه سنتی به استعاره قرار داشت که آن را به عنوان ابزاری آرایه‌ای در نظر می‌گرفت. در رویکرد جدید، استعاره با ویژگی‌های عملکرد ذهن در نظر گرفته می‌شود که به منظور درک مفهومی انتزاعی از طریق مفهومی تجربه‌پذیر صورت می‌پذیرد. (گرادی، ۲۰۰۷: ۱۸۹)

حوزه‌های مبدأ، مقصد و نگاشت

استعاره‌های مفهومی در سطح ذهن مورد بررسی قرار می‌گیرند و همگی آن‌ها بازنمود زبانی نمی‌یابند؛ بلکه در فرهنگ، هنر، آداب و نمادها نیز تجلی می‌یابند. (کوچش، ۲۰۱۰: ۶۳) هر استعاره‌ی مفهومی دارای یک حوزه‌ی مبدأ، یک حوزه‌ی مقصد و یک نگاشت مبدأ بر مقصد است. (لیکاف، ۱۹۸۷: ۲۰۶) به بیان دیگر، ساختار درونی استعاره‌های مفهومی به

این صورت است که همواره دو حوزه در آن ها ایفای نقش می کنند که یک حوزه مفاهیم را ارائه می کند که به آن حوزه مبدأ گویند و حوزه دیگر مفاهیم ارائه شده را دریافت می کند که آن را حوزه ی مقصد می نامند (افراشی و همکاران، ۱۳۹۱: ۶) حوزه ی مبدأ معمولاً عینی تر و ملموس تر از حوزه ی مقصد است که نسبت به حوزه ی مبدأ ذهنی تر و انتزاعی تر است. در مثال های زیر مباحثی مثل زندگی، عشق و بحث حوزه های مقصد هستند در حالی که سفر، غذا و جنگ حوزه های مبدأ هستند. (زندگی سفر است، عشق غذا است و بحث جنگ است) عبارتی که بیانگر یک استعاره ی مفهومی است نگاشت (Mapping) نام دارد. این اصطلاح از حوزه ریاضی به عاریت گرفته شده است و به انطباق استعاری بین مفاهیم مرتبط اشاره دارد. (گرادی، ۲۰۰۷: ۱۹۰)

لیکاف با مطرح کردن مثالی مفهوم نگاشت را روشن کرده است. در زبان روزمره ی ما، رابطه ی عاشقانه با عبارات زیر بیان می شود:

- رابطه ی ما به بن بست رسیده است.
- نگاه کن چه راه طولانی ای را طی کرده ایم.
- ما سر یک دو راهی هستیم می توانیم هر یک به راه خود برویم.
- رابطه ی ما راه به جایی نمی برد. (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

این عبارات در حقیقت متناظرهایی هستند که براساس نگاشت استعاره ی «عشق سفر است» شکل گرفته اند. بر پایه ی این استعاره می توان متناظرهای عاشق متناظر با مسافر، موانع و خطرات متناظر با موانعی که عاشق در راه رسیدن به معشوق باید پشت سر بگذارد را در نظر گرفت. لیکاف این الگوی ثابت [عشق سفر است] را اسم نگاشت (name of the mapping) می نامد و نگاشت را مجموعه ای از تناظرهای موجود بین دو طرف می داند و بر این نکته تأکید دارد که اسم نگاشت را به هیچ وجه نباید با خود نگاشت یکی دانست. (افراشی و حسامی، ۱۳۹۲: ۱۴۴)

اسم نگاشت یک گزاره است، اما خود نگاشت گزاره نیست، بلکه مجموعه ای از تناظرهای مفهومی میان دو حوزه ی مبدأ و مقصد است این تناظرها به ما امکان می دهد با استفاده از دانشی که درباره ی سفر داریم درباره ی عشق بی اندیشیم و سخن بگوییم و در گفتگوهای روزمره ی خود عشق را در قالب سفر مفهوم سازی کنیم.

ما بسیاری از این عبارات را در گفتگوهای معمول و حتی در هنگام استدلال در مورد عشق به کار می بریم. این جملات نه جملاتی شاعرانه اند و نه به منظور ایجاد بلاغت در سخن به کار می روند. آن چه به ما اجازه می دهد به عشق در قالب سفر بی اندیشیم و یا در مورد آن صحبت کنیم استعاره است که بخشی از نظام مفهومی زیربنایی ما را تشکیل

می‌دهد. استعاره، درک یک حوزه‌ی تجربی (در مثال عشق) براساس حوزه‌ی تجربی دیگر است. در این‌جا (عشق سغراست) نگاشت بسیار ساخت‌مندی است. از یک حوزه‌ی مبدأ (سفر) به یک حوزه‌ی مقصد (عشق) این نگاشت در برگرفته‌ی مجموعه‌ای از تناظرات هستی‌شناختی میان هستی‌های موجود در حوزه‌ی مبدأ (سفر) و حوزه‌ی مقصد (عشق) می‌باشد. این تناظرها به ما اجازه می‌دهد که با دانشی که در مورد سفر داریم در مورد عشق بی‌اندیشیم، استدلال کنیم، گفتگو کنیم و حتی رفتار کنیم. (زاهدی و دریکوند، ۱۳۹۰: ۵)

مفهوم‌سازی استعاری در حوزه‌ی عواطف

احساسات و عواطف نیز مانند دیگر مفاهیم به یاری استعاره برای بشر قابل درکند. بشر این مفاهیم انتزاعی را از طریق ایجاد تناظرهایی میان آن‌ها و حوزه‌های مفهومی ملموس‌تر درک می‌کند.

بررسی علمی عواطف نخستین بار توسط چارلز داروین (Darwin, 1872)، زیست‌شناس انگلیسی در باب تکامل عواطف و احساسات آغاز گردید. به عقیده‌ی او عواطف، پاسخ‌های سازگاری به شرایط محیطی هستند. (استاینر، 2001)

کوچش معتقد است استعاره‌ها، مجازها و مفاهیم مرتبط، بخش‌های مجزای دانش درباره‌ی عشق نیستند، بلکه آن‌ها با هم ادغام می‌شوند و الگوی شناختی نمونه‌ی اعلای عشق را می‌سازند. این الگوی شناختی، شبکه‌ی گسترده‌ای از گزاره‌ها و مفاهیم می‌باشد که یک کل نظام‌مند را ایجاد می‌کند. این الگو یک بعد زمانی نیز دارد؛ یعنی از دو مرحله‌ی متوالی تشکیل شده است. گزاره‌ها و مفاهیمی که الگوی ایده‌آل عشق را می‌سازند، از استعاره‌های مفهومی، مجازهای مفهومی و مفاهیم مرتبطی ساخته شده‌اند که مفهوم عشق را توصیف می‌کنند. این گزاره‌ها و مفاهیم، طیف وسیعی از پدیده‌های شناختی، رفتاری، فیزیولوژیک و احساسی را نشان می‌دهند. یکی از نقش‌های این الگوی شناختی این الگوی اعلا این است که به عنوان یک نقطه‌ی مرجع شناختی عمل می‌کند و می‌توان الگوهای غیر نمونه‌ی دیگر را بر اساس آن تعریف کرد. (کوچش، ۱۹۹۱: ۹۱)

دیگر پژوهش‌های کوچش (۲۰۱۰) در زمینه‌ی استعاره‌ی شناختی به ویژه مفاهیم عاطفی بوده است که به مواردی چون تفاوت در چارچوب هر دو حوزه‌ی مبدأ و مقصد و به بیان دیگر، تمرکز افراد یا گروه‌های گوناگون بر جنبه‌های متفاوت دو حوزه‌ی مبدأ و مقصد، تفاوت ملل یا افراد بر پایه‌های تجربیات متفاوت و نیز تغییر این تمرکز در بستر تاریخ به منزله دلایل این تفاوت‌ها اشاره کرده است. (اسپرهم و تصدیقی، ۱۳۹۷: ۹۱)

تحقیقات بینا فرهنگی که با مقایسه‌ی زبان‌ها در حوزه‌ی عواطف صورت گرفته، نشان می‌دهد که بنیادی‌ترین مقولات عاطفی شادی، غم، خشم، ترس و عشق هستند. (کوچش،

۲۰۰۰: ۲۰) کوچش بر نقش اصلی زبان در پرده برداشتن از تصورات و باورهای مردم یعنی دانش مشترک آن ها از تجارب بشری و به ویژه تجارب عاطفی تأکید دارد. به عقیده ی او زبان عواطف تصویری غنی و پیچیده را از آن چه هنگام تجربه یک حالت عاطفی روی می دهد، می نمایاند. وی بر این باور است که زبان سخن گوینان در صحبت کردن عادی مملو از استعاره است همچنین عقیده دارد که تنها از طریق استعاره است که زبان عواطف قادر به تجسم و توصیف تجربه های عاطفی گوناگون و ناملموس می شود. (همان: ۱۹۱)

مفاهیم خاصی وجود دارند که تقریباً به طور کامل به گونه ی استعاری ساخت بندی شده اند. برای نمونه مفهوم عشق، که اساساً در قالب استعاری ساخت بندی شده مثلاً عشق سفر است در جمله ی رابطه ی ما به بن بست رسیده، عشق بیمار است در جمله ی آن ها رابطه ی عاشقانه ی سالمی دارند، عشق نیروی فیزیکی است در جمله ی من کشش زیادی به او دارم، عشق جنون است در جمله ی دیوانه وار دوستش دارم، عشق جنگ است در جمله او در عشق خود برنده شد که در همه ی این ها عشق دارای هسته ای است که به میزان کمی از طریق زیر مقوله ی عشق احساس است و از طریق پیوند با عواطف دیگر نظیر دوست داشتن، ساخت بندی شده است. این یکی از ویژگی های معمول مفاهیم عاطفی است که در تجربه مان به شکل مستقیم و مشخص امکان تعیین نمی یابد و بنابراین باید به گونه ای غیر مستقیم و از طریق استعاره درک شوند. (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶: ۱۵۳)

مفهوم سازی استعاری در حوزه عشق و احساس

در بحث عشق، کوچش (۱۹۸۶: ۶۲) یک استعاره ی مرکزی برای عشق تعریف می کند و بیان می دارد که برای مفهوم سازی عشق مدلی است براساس این که عشق «یکی شدن دو بخش مکمل هم» است. کوچش برای مفاهیم احساسات و عواطف و مخصوصاً «احساسات پایه ای» مانند خشم، شادی، و عشق حوزه های عمومی مبدأ را با استناد به پژوهش های خود و دیگران معرفی می کند استعاره های رایجی که کوچش برای عشق تعریف می کند بدین شرح است:

- عشق غذاست در مثال تشنه ی عشقم.
- عشق سفر است: راه پرپیچ و خمی بود.
- عشق اتحاد است: دو روح ایم در یک بدن، جدایی ناپذیریم.
- عشق صمیمیت است: آن ها خیلی صمیمی هستند.
- عشق بند است: یک حلقه ی بسته بین آن ها وجود دارد و (ابراهیمی و

همکاران، ۱۳۹۶: ۳۰)

گرچه عشق، مفهومی فراگیر و انسانی است، آشکار است که اختلاف های فرهنگی

و اقلیمی و تجارب و دانش و آگاهی‌های هر شخص از هستی و پدیده‌های اطراف آن تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند و این تفاوت‌ها موجب شکل‌گیری پایه‌های استعاره‌ی متفاوت و در نتیجه ساخت استعاره‌های متفاوت می‌گردد. (قوام و اسپرغم، ۱۳۹۴: ۵)

اینک مثال‌هایی از انواع استعاره‌های مفهومی عشق در آثار مذکور با ذکر اسم نگاشت و حوزه‌های مبدأ عشق تعیین و بسامد آن‌ها مشخص می‌شود.

[عشق سفر است]

در این استعاره، ساختار آشکاری بین مفهوم عشق و مسافرت وجود دارد. در واقع استعاره‌ی «عشق سفر است» حالت خاصی از استعاره‌ی عام «هدف‌ها مقصد هستند» به شمار می‌رود.

الف) زندگی من و این مرد با وجود داشتن دو فرزند، به چنان بن‌بستی رسیده بود که نجات از آن جزء با قطع پیوند مشترک و جدایی همیشگی ممکن نبود. (افغانی، ۱۳۹۴: ۲۸)

ب) نه راه پس دارم، نه راه پیش. به انتهای بن‌بستی که سه ماه و نیم است در آن افتاده‌ام، رسیده‌ام. (همان: ۱۰۷)

پ) من آن زنبور عسلی هستم که در این سفر پر تب و تاب، می‌روم تا آخرین نکتار خود را بمکم و به کندو بیاورم و پس از آن در خاموشی خلسه آمیز خودم جان بسپارم. (همان: ۱۱۸)

چ) حالا که هر دوی ما به بن‌بست رسیده‌ایم، بهتر نیست استخوان را از لای زخم در آوریم. (همان: ۱۵۳)

ج) گرچه بن‌بست پیش روی او بود مسلم می‌دانست که زندگیش مانند سابق با آن پری امکان‌پذیر نخواهد شد، در قلب خود احساس می‌کرد که بعد از یار جانان، زندگی‌اش هیچ و پوچ بود. (همان: ۶۲۶)

د) بیست و هفت سال زمان درازی است که بعد از این سفر از هم جدا می‌شویم و این آخرین سفر مشترک ماست. (ایشی‌گورو، ۱۳۹۳: ۳۳)

ه) به گمانم عشق بعد از بیست و هفت سال هم می‌تواند به آخر برسد، اما دست کم شما می‌توانید این طور عاشقانه از هم جدا شوید. (همان: ۳۳)

ی) لیندی از موضوع خبر دارد او می‌فهمد که وقتش شده که هر کدام به راه خودمان برویم. (همان: ۳۵)

و) آخرش چارلی ایستاد و چشم در چشم دوخت و گفت «ازت می‌خواهم که این کار را برایم بکنی زندگی دارد برای من و امیلی به آخر می‌رسد. (همان: ۵۲)

ن) محض رضای خاطر من و امیلی این کار را بکن رابطه‌ی زندگی ما هنوز به آخر

نرسیده. (همان: ۵۲)

م) از با هم دیدن آن همه چیز در کنار هم لذت می بردیم، گاهی از هم جدا می شدیم و چند لحظه بعد دوباره به هم می رسیدیم. (همان: ۲۲۷)
[عشق جنگ است]

در این استعاره، تلاش برای به دست آوردن معشوق در تطابق با جنگ و درگیری قرار می گیرد و طرفین عشق در حکم طرفین جنگ هستند. این استعاره می خواهد پیروزی و برتری معشوق را برجسته کند.

الف) اگر سروش غیبی در گوش او می گفت که پیروزی، آتشی مثل تصرف دروازه ی تروا به دست آشیل با مرگش یکی است، بی شک لبخند می زد. (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۸۸)

پ) هر چه باشد تو هم زنی و مثل هم جنسانت تابع اراده ی یک مرد هستی. سید میران از پیروزی خود سرمست شده بود. (همان: ۶۱۴)

ج) تا این جا علی الحساب پیروزی را به دست آورده بود، کافی بود که دیگر یکی به دو و دعوای با شوهر را دامن بزند. (همان: ۷۷۴)

ب) چند دقیقه ای احساس پیروزی کردم؛ حالا که آن دو با هم تنها مانده بودند، با تقدیری روبرو شده بودند که استحقاق آن را داشتند. (ایشی گورو، ۱۳۹۵: ۲۵۶).

ج) به محض این که اسم مادام را آوردم، فهمیدم اشتباه کرده ام. روت به من خیره شد در نگاهش بارقه ی ظفر را دیدم. (همان: ۲۹۶)
[عشق بیماری است]

عشق از دیر باز، بیماری شناخته شده ای است. از آن جا که عاشق دچار فشارهای روانی می شود، این فشارها بر جسم او نیز اثر می گذارد و حتی به بیماری جسمی او منجر می شود، افغانی و ایشی گورو مفهوم عشق را در تناظر با حوزه ی مفهومی بیماری قرار می دهند تا به یاری آن، مفهوم انتزاعی عشق درک شود.

الف) گوی درشت چشمان که به سوی سید میران چرخیده بود، چنان اثر خرد کننده ای بر او گذاشت که مرد خدا تا چند لحظه حال خود را نفهمید. (افغانی، ۱۳۴۴: ۳۵)

ت) اندیشه ی سید میران در چند شب و روز گذشته، روی قطب دیگری دور زده بود و مثل یک مالیخولیایی همیشه خود را طرف سوال قرار می داد سید میران در قلب خود احساس لرزش کرد و از جرعه ی ناگهانی که به مغزش خورده بود، به وجد آمد. (همان: ۸۱)
ب) چشمان بیمارگون و مشتاق مرد، با فروغی که از عمق آن برمی خاست همه جا دنبال او بود. (همان: ۱۶۱)

س) شادی و شغفی که از سرخی پریده رنگ و مطبوع گونه هایش بر می خاست، دل

سید بیچاره را به لرزه در می‌آورد. (همان: ۱۶۱)
 ش) شش‌دانگ حواس‌اش جای دیگر بود، اعصابش کشیده و حساس شده بود. (همان: ۱۸۶)

پ) سید میران دست‌خوش هیجان شده بود. گونه‌های تیره‌اش رنگ پریده، فرو رفته و صدایش ناصاف بود و دستانش می‌لرزید. (همان: ۲۲۴)
 ه) مثل مرض بزرگ شدن اعضاء این عشق درون من پیوسته آماس می‌کند؛ آماسی شوم و دردناک که همه‌ی وجودم را فلج کرده است. (همان: ۶۰۲)
 و) صدایم کاملاً می‌لرزید نمی‌دانم تومی اشک‌هایم را دید یا نه؟ در هر حال با نزدیک شدن به من اشک‌هایم را مهار کردم و باعث شد احساس به‌تری پیدا کنم. (ایشی‌گورو، ۱۳۹۵: ۲۳۹)

[عشق آتش است]

این استعاره، شدت عشق را با علائم ملتهب شدن، سوختن دل، هیجان تب‌آلود، برافروختگی و تب و درد بی‌امانی که عاشق را منقلب می‌کند، بیان می‌دارد. نویسنده با به کار بردن حوزه‌ی مبدأ آتش برای عشق بر دو وجهی بودن عشق تاکید دارد: از یک سو عشق همچون آتش، نوربخش و روشن‌گر است و از سوی دیگر سوزنده و نابودگر که برای عاشق فَنای مقدسی را به ارمغان می‌آورد، زیرا رنج و درد، کمند جذب جود و کرم حق بر بنده است.

الف) تصورات جدید داغش کرده بود، لیکن قلبش می‌تپید (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۳۵)
 ت) با شما همان‌طور که خودتان مایلید، به یک دوستی ساده اکتفا کنم که گرمای درونی آن هرگز سرد شدنی نیست. (همان: ۱۴۵)
 ث) قول ندادید اما چهار روز تمام من سوخته‌ی زار را در انتظار خود گذاشتید. (همان: ۱۵۸)

ب) از گوشه‌ی چشم با نگاهی شیطنت‌بار وی را نگریست. سرخی سوزانی ناگهان طبق نقره‌ی فام صورت‌اش را گلگون کرد. (همان: ۱۵۹)
 پ) در آسمان رویاهایش، هما ستاره‌ای بود که هرگز غروب نمی‌کرد، چنین بود آتشی که لطف رفتار و زیبایی رخسار بیوه‌ی جوان در دل مرد کاسب روشن کرده بود. (همان: ۱۶۲)

چ) هرگز واقعیت وجود و لطف زن را به این درجه احساس نکرده بود و شدنی باید بشود؛ دل و روح و سرتاپای وجودش در آتش تمنا و طلب می‌سوخت. (همان: ۱۶۴)
 ر) سید میران به چنان اوجی رسیده بود که سراپای وجودش به یک آرزو تبدیل شده

- بود شری از یک هوس سوزان، خرمن هستی اش را شعله ور می ساخت. (همان: ۱۶۴)
- (ج) بدنش چنان گرم و ملتهب بود که گوش هایش می سوخت. (همان: ۱۶۵)
- (ک) آتش جوانی و سوداها و هوس ها در وجودم خاکستر شده اما جرقه هایی از آن هنوز باقی است. (همان: ۱۶۸)
- (گ) زن خوب صورت با خصلت ها و رفتارهای گیرنده و جالبی که از خود نشان می داد، در کانون وجود سید میران شرر افکنده بود. (همان: ۱۸۰)
- (چ) بی قرار بود، در دلش آتشی می سوخت که لهیب آن سر تا پای وجودش را منقلب کرده بود. (همان: ۱۸۸)
- (ح) از هیجان تب آلود احساسی که سراپای وجودش را می لرزاند، یارای گفتن اش نبود. (همان: ۱۹۲)
- (خ) همه ی رفتار و گفتار این مرد نشانه ی آتش سوزانی بود که در کوره ی دلش می سوخت به بیرون زبانه می کشید، نشانه ی آن بود که او را با رگ و پوست خواهان ست. (همان: ۱۹۲)
- (ط) به تدریج که حالش جا آمد، تشویش و رنگ پریدگی جای خود را به هیجان و برافروختگی داد. (همان: ۱۹۴)
- (ظ) در کار عشق بی تاب تر است، دست و صورت و تمام بدنش یک پارچه آتش بود و حال خود را نمی فهمید. (همان: ۱۹۴)
- (م) او البته از این تب و درد بی امانی که بر جاننش نشسته بود، در پیش خدا و در برابر زنش شرم سار بود. (همان: ۲۲۵)
- (ن) با آن شور و التهابی که مثل گندم توی تابه قرار و آرام برای تو نگذاشته بود، آیا می توانستی از عشق من صرف نظر کنی؟ (همان: ۴۰۷)
- (ی) به تدریج که نگاه یکی طولانی تر می شد، رخسار دیگری از شرم شکفته تر و رنگ صورت اش گلگون تر می گشت. (همان: ۵۵۵)
- (ل) حرکات و التهابات عاشقانه ی این مرد با همه ی نقش عجیب و نادری که داشت، هم چون عسل شیرین و قابل جذب بود. (همان: ۶۲۸)
- (د) در آستانه ی شروع جستجوی مان، با بودن تومی جهش موجی از خون گرم را در وجودم حس می کنم. (ایشی-گورو، ۱۳۹۵: ۲۲۶)
- (ذ) دمی چیزی در چشمانش شعله کشید و سپس محو شد. (ایشی گورو، ۱۳۹۳: ۲۰۵)
- [عشق دریاست]
- ترکیبات و تصاویر مشترکی که نویسندگان درباره ی بی کرانگی عشق به کار برده اند ؛

نشان می‌دهد که سخای محبوب را هم چون دریای خروشان دیده‌اند که سرشار از عطایابی است که آنان را بهره‌مند می‌سازد.

(الف) من در شدت عمل‌های او نسبت به تو عشقی می‌بینم و حتی می‌خواهم بگویم تمام بدرفتاری‌های او نسبت به تو از سرچشمه همین عشق آب می‌خورده است. (افغانی، ۱۳۴۴: ۸۹)

(ب) نگاهی به زن انداخت موجی شگرف از عشق و سعادت روح مرد عاشق را برگرفت. (همان: ۳۹۱)

(ج) عشق تو مانند آب کوهساران از روح بلند و پاک تو سرچشمه می‌گیرد؛ اما ما را به فساد و تباهی می‌کشانند. (همان: ۵۹۸)

(د) هما در کشتی زیر فرمان خود که همان عشق خلل‌ناپذیرش بود همین‌قدر که زنجیرهای لنگر و چوب بادبان را محکم می‌دید از روی کمال شجاعت هر خطری را حاضر بود استقبال کند. (همان: ۷۰۶)

(ه) دریافتم امواج عشق و عواطف، او را دربر گرفته‌اند تا خودش را بار دیگر در این خانه پیدا کند. (ایشی‌گورو، ۱۳۹۶: ۱۴)
[عشق گیاه است]

در این استعاره، عشق به مثابه‌ی گل یا گیاهی است که می‌بالد و رشد می‌کند. این اسم نگاشت به دنبال تبیین و تصویر مفهوم ذاتی عشق، یعنی پویایی، حرکت و رشد است. (الف) هما خانم این را بدانید از روزی که سرنوشت شما را شنیدم خواب به چشم‌ام حرام شده است همه‌اش در فکرم و با صراحت اقرار می‌کنم هر روز که می‌گذرد محبت شما بیش از روز قبل در قلبم ریشه می‌دواند. (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۵۷)

(پ) تا چند دقیقه هیچ کدام قادر به حرف زدن نبودند، سکوتی که گویاتر از هر رمز و رازی بود میان آن دو پیدا شده بود که چون گرده‌های گل، شکوفه‌های بهاری خیال را بارور می‌کرد. (همان: ۱۵۹)

(ب) سید میران از برانگیخته شدن حسد خود نمی‌توانست جلوگیری کند زیرا که عشق زن جوان در دل او ریشه‌دار بود. (همان: ۷۱۴)

(ج) به خاطر عشق با اولیور و هوگی آشنا شدم و ... مسئله‌ی عمیقی نیست خوب حتماً به ریشه‌ای داره و این قضیه مربوط به حال و هوای منه. (ایشی‌گورو، ۱۳۹۵: ۲۴۰)
[عشق جاندار است]

این کلان استعاره، عشق را به عنوان موجودی زنده به تصویر می‌کشد و می‌خواهد روح داشتن عشق را برجسته کند.

الف) در اطلاق کوچک، قلبش به شدت می تپید گویی گنجشکی بود که از چنگ باز گریخته است بیم ناک و دست خوش تشویش بود. (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۹۳)

ب) قلب سید میران مانند شعله بی قراری که در وسط اتاق می سوخت به پرواز درآمد. (همان: ۱۶۲)

پ) روح سبک شده ی مرد مؤمن یک لحظه از عالم واقع به آسمان رویا پرواز کرد. (همان: ۳۳۶)

و) در خانه ی سید میران سرابی، عشق هما پرنده ی خوش خط و خالی بود که گرفتار قفس شده باشد. عشق سید میران دو آتش بود قربان صدقه اش می رفت و همه جور نازش را می کشید. (همان: ۳۹۲)

ج) زن و شوهر مانند پرندگان جفتی که اولین نسیم خوش ییلاق را بر بال و پر خود احساس می کنند دمی چشم ها را فرو بستند. (همان: ۷۰۷)

د) تو باز هم جوانی و از حرف های گریسی خیال کردم جوان خوش آتیه ای هستی و می خواهی اول کار یکهو پرواز کنی. (ایشی گورو، ۱۳۹۳: ۱۳۳)

[عشق جنون است]

الف) بعد از تردیدی که طول آن از دو دقیقه نگذشت با آشفته دلی اشخاص مالیخولیایی به راه خود ادامه داد. (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۳۶)

ب) هنوز که هنوز است هما جان تو دیوانه ی پا به زنجیر عشق من هستی. (همان: ۴۰۷)

پ) لپندی با این که خوشگل و جذاب بود، قوی و خشن به میدان مبارزه و جنون برگشت و با دینوهارتمن ازدواج کرد. (ایشی گورو، ۱۳۹۳: ۲۶)

[عشق نزدیکی است]

الف) در خانه که هستم از بس دوست اش دارم لحظه ای نمی توانم از او دور شوم. (افغانی، ۱۳۴۴: ۲۶)

ب) در اولین هفته ی ورودمان، روت نمایی به راه انداخت. همیشه بازویش را دور تومی حلقه می کرد و با او هر و کر راه می انداخت. (ایشی گورو، ۱۳۹۵: ۱۶۰)

پ) در ساعات پس از نیمه شب در آتش نیمه افروخته حلقه می زدیم و غرق صحبت در مورد برنامه های آینده مان می شدیم. (همان: ۱۸۷)

ج) نمی دانم تومی اشک هایم را دید یا نه در هر حال وقتی نزدیک ام شد آن ها را مهار کردم شانهم را فشار داد و باعث شد احساس به تری پیدا کنم. تقریباً مماس با من شانه به شانه ام پشت به ماشین. (همان: ۲۳۹)

چ) مثل همیشه احساس نزدیکی می‌کردیم، وقت رفتن گونه‌ام را نوازش کرد و گفت «خوبه که تو همیشه روحیه ات را بالا نگه می‌داری، کاتی». (همان: ۲۵۳)

د) قلبم ناگهان تپیده بود چون در یک آن، با خنده‌ای که نشان توافق بود، پنداری من و تومی بعد از آن همه سال دوباره به هم نزدیک شده بودیم. (همان: ۲۸۶)

ذ) شاید دوباره همان هوا را احساس کرده بودم نزدیک شدن من و تومی. (همان: ۲۹۳)

ی) اما آن‌طور که تیلو و سونیا به هم نزدیک بودند و نشانی از بی‌قراری نداشتند به من خبر می‌داد که از آن‌چه می‌شنوند لذت می‌برند. (ایشی‌گورو، ۱۳۹۳: ۱۰۴)

[عشق قمار است]

الف) من دیگر به جان آمده بودم، پس با تمهید مقدمه خود را دل‌باخته‌ی مردی که گفتم، نشان دادم. (افغانی، ۱۳۴۴: ۸۶)

ب) کسی که این روزها جایش در صف اول نماز مسجد خالی است تعجب آور است که دل‌باخته‌ی بی‌قرار زنی شده است که چهار ماه تمام شاگرد حسین خان ضربی و زهرا ده تیری بوده است. (همان: ۳۲۶)

ج) من همیشه دوست‌اش داشتم. به همین دلیل در اولین دیدار به لیندی دل‌باختم. (ایشی‌گورو، ۱۳۹۳: ۲۷)

[عشق مالکیت است]

الف) هما از روی غریزه و خصلت طبیعی می‌کوشید تا مالک بی‌شریک و رقیب قلب مرد خود باشد. (افغانی، ۱۳۴۴: ۳۸۴)

ب) یقین دارم یک دسته از پسرها سر او رقابت می‌کردند با بودن چارلی مشتاقان دیگر پا پس می‌کشیدند امیلی گفت «چارلی را برای همین می‌خواهم و دور بر خودم نگه داشته‌ام». (ایشی‌گورو، ۱۳۹۳: ۴۱)

البته حوزه‌های مبدأ دیگری نیز طبق پژوهش‌های کوچش در زمینه‌ی عشق وجود دارد که در آثار افغانی به شرح زیر یافت شد ولی در آثار ایشی‌گورو مشاهده نکردید. برخی از این مفاهیم به قرار زیر است:

[عشق اسارت است]

الف) سید میران به مدت چند دقیقه در چنان گردابی از ترس و دوگانگی اراده‌گیر کرده بود. (افغانی، ۱۳۴۴: ۸۲)

پ) حرف‌های دل‌نشین و جوش و جلاهای او مرا به شک انداخته است که نکند سرتاپای قضیه یک صحنه‌سازی ماهرانه برای به دام انداختن من بوده است. (همان: ۹۹)

ت) عشق‌اش پستانکی است که گول می‌زند، ولی سیراب نمی‌کند. (همان: ۱۱۹)

(ب) ماجرای سومین دیدار با همای زیبا و افسون گر که اینک چون قلاب در جسم و روح او چنگ در انداخته بود و به سوی خود می کشید پایان یافت. (همان: ۱۶۵)
(ث) به خودش در روشی که در پیش گرفته بود، حق می داد؛ چون شدیدا در دام عشق بود، با کلمات درشت آب پاکی روی دست آهو ریخت. (همان: ۴۵۳)
[عشق مرگ است]

(الف) با دیدن هما به خوبی دیده می شد که رنگ پولادی چهره‌ی مرد چسان به سفیدی گراییده بود. (افغانی، ۱۳۴۴: ۸۲)

(ب) خط موزون که گلو و گردن استوانه‌ای‌اش را از منحنی خوش ترکیب فک‌ها جدا می‌کرد، بیننده را می کشت و باز زنده می کرد. (همان: ۱۵۸)
(پ) با همه‌ی تارهای احساسی و اندیشه‌اش اعتراف می کرد که هما یک همسر معمولی نبود بلکه روح و روان او بود و آه از آن ابروهای مویین که دژخیم تر از دهان شیرین و هوس زایش هر لحظه قاتل جان و قتل گاه او بود. (همان: ۴۱۳)
[عشق مستی است]

(الف) تو آن مهوش شیرین رفتاری هستی که سر از خیمه بیرون آوردی و مرا به نغمه ی دلنشین خود مست شیدایی‌هایی زمینی کردی. (افغانی، ۱۳۴۴: ۹۸)

(ب) آدم وقتی تنش گرم عشق است حال خود را نمی فهمد مانند مست‌ها خود را به آب و آتش می زند. (همان: ۱۳۷)

(پ) هما وجود ناپایدار و گذرائی بود که مانند شرابی گیرا مست و سرخوش‌اش می کرد. (همان: ۳۱۶)

[عشق سحر و جادو است]

(الف) بی گفتگو همین سحر دوزخی انگشتان بود که جنون رقص را در زن جوان بیدار کرده بود. کمری که در هر پیچ و تاب سحرآمیزش، هزار عشوه نهفته است. (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۲۵)

(ب) صورت خوش ترکیب او با لطافتی که جاذبه‌ی پری وار داشت بی چاره سید میران را سحر زده و از خود بی خود کرده بود. (همان: ۱۶۴)

(پ) سید میران چانه‌ی گرد او را بالا گرفت با شادی و شیفتگی سعادت‌مندان حقیقی در چشمان میشی روشن‌اش نگریست. خود را از جامه‌ی افکار لخت کرد تا غواص وار در آن دریای بی کران سحر و افسون غوطه زند. (همان: ۳۶۵)

[عشق غذا است]

در این استعاره، وضعیت عاشق بر وضعیت فردی گرسنه نگاشت می شود. ضرورت نیاز به عشق برای عاشق مثل ضرورت نیاز به غذا برای یک انسان گرسنه است.

الف) این من هستم که تشنه‌ی وجود توام. (افغانی، ۱۳۴۴: ۲۸۴)
 پ) مانند دائم‌الخمری که هر چه بیش‌تر می‌نوشد عادت‌اش کشنده‌تر می‌شود، عشق
 عوض آن که سیرابم کند، تشنه‌ام می‌کند. (همان: ۵۹۹)
 [عشق رنگ است]

الف) یکی می‌بود و دیگری مزه‌ی آن، آن مزه‌ای که خدا حلال کرده و پیغمبر روا داشته
 است در میان رنگ‌ها، از آن پس، این هم رنگی بود از عشق و زندگی. (افغانی، ۱۳۴۴: ۲۷۴)
 [عشق نور است]
 الف) عشق آن چراغ پای صحنه‌ای است که زیبایی‌ها را به اکمل آن شکوه می‌بخشد.
 (افغانی، ۱۳۴۴: ۱۴۳)

ب) این همان چشمانی بود که از دیدار هما نور می‌گرفت و به وجد می‌آمد نگاه‌های
 عاشقانه‌ی او به زن چون موم و مرهم و برای آهو سندان بود. (همان: ۳۱۲)
 در کل، مجموع استعاره‌های عشق را می‌توان در چهار گروه اصلی جای داد: نخست،
 استعاره‌هایی که تصویر روشن و دل‌پسندی از عشق ارائه می‌دهند مثل: «عشق شادی
 است»، «عشق نور است» این استعاره‌ها می‌خواهند جانب روشن مفهوم عشق را برجسته
 کنند. گروه دوم استعاره‌هایی هستند که ویژگی یا صفات منفی را به عشق نسبت می‌دهند
 مثل: غم، جنون، بیماری، شراب، جنگ و قمار. گروه سوم مثل (آتش و شراب) استعاره‌های
 دو وجهی هستند که می‌توانند دارای بار ارزشی مثبت یا منفی باشند. گروه چهارم مانند
 (مکان و سفر) را استعاره‌های خنثی می‌نامیم چون دارای جهت‌گیری ارزشی خاصی نیستند.

تحلیل داده‌ها

در پژوهش حاضر، داده‌ها با هدف بررسی چگونگی بازنمود عشق از آثار دو نویسنده‌ی
 معاصر به نام‌های افغانی و ایشی‌گورو گردآوری شد و کلید واژه‌های عشق جستجو گردید در
 نتیجه قسمت‌هایی از داستان‌ها که در آن‌ها مفهوم عشق در قالب یک استعاره‌ی مفهومی
 قابل دریافت بود، گردآوری گردید. ۷۱ شاهد از آثار افغانی و ۲۴ شاهد از آثار ایشی‌گورو به
 دست آمد که در آن‌ها مفهوم عشق در قالب استعاره‌ی مفهومی دریافت شد.

اسم نگاشت‌های استعاره‌های مفهومی عشق در آثار افغانی

از میان ۷۱ مورد استعاره‌های مفهومی حوزه‌ی عشق در زبان فارسی در آثار افغانی،
 در کل ۱۸ اسم نگاشت یافت شد و پربسامدترین اسم نگاشت «عشق آتش است»، با ۱۹
 نگاشت می‌باشد.

در جدول ۱ نگاشت نام‌های حوزه‌ی عشق در آثار افغانی همراه با بسامد وقوع آن‌ها
 بیان شده‌اند.

جدول ۱: اسم نگاشت های حوزه ی عشق در آثار افغانی

نام نگاشت	بسامد وقوع	نام نگاشت	بسامد وقوع
عشق سفر است	۵	عشق قمار است	۲
عشق جنگ است	۳	عشق مالکیت است	۱
عشق بیماری است	۷	عشق اسارت است	۵
عشق آتش است	۱۹	عشق مرگ است	۳
عشق دریاست	۴	عشق مستی است	۳
عشق گیاه است	۳	عشق سحر و جادو است	۳
عشق جاندار است	۵	عشق غذا است	۲
عشق جنون است	۲	عشق نوراست	۲
عشق نزدیکی است	۱	عشق رنگ است	۱

اسم نگاشت های استعاره های مفهومی عشق در آثار ایشی گورو

از میان ۲۴ مورد استعاره های مفهومی حوزه ی عشق در آثار ایشی گورو در منابع بررسی شده، در کل ۱۱ اسم نگاشت یافت شد که پربسامدترین اسم نگاشت در این آثار «عشق نزدیکی است»، می باشد.

در جدول ۲ اسم نگاشت های حوزه ی عشق در آثار ایشی گورو همراه با بسامد وقوع هر کدام از آن ها بیان شده است.

جدول ۲: اسم نگاشت های حوزه ی عشق در آثار ایشی گورو

نام نگاشت	بسامد وقوع	نام نگاشت	بسامد وقوع
عشق سفر است	۶	عشق جاندار است	۱
عشق جنگ است	۲	عشق جنون است	۱
عشق بیماری است	۱	عشق نزدیکی است	۷
عشق آتش است	۲	عشق قمار است	۱
عشق دریاست	۱	عشق مالکیت است	۱
عشق گیاه است	۱		

۳- نتیجه‌گیری

نویسنده در این مقاله با بررسی استعاره‌ی مفهومی در زبان‌شناسی شناختی، بر اساس نظریه‌ی زبان‌شناختی و نظریه‌ی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) در آثار افغانی و ایشی‌گورو به بررسی استعاره‌ی عشق پرداخته است. در این پژوهش ضمن بررسی اجمالی مبانی نظری و پیشینه‌ی تحقیق درباره‌ی استعاره‌ی مفهومی در زبان انگلیسی و فارسی، استعاره‌های مفهومی عشق با اسم نگاشت‌های آن و حوزه‌های مبدأ به کار رفته در آثار مذکور مشخص شد و نتایج زیر به دست آمد:

- قلمروهای حوزه‌ی مبدأ مشترکی که این دو نویسنده برای عینیت بخشیدن به موضوع عشق در استعاره‌ی مفهومی به کار برده‌اند از مقوله‌ی سفر، جنگ، بیماری، آتش، دریا، گیاه، جاندار، جنون، نزدیکی، قمار، مالکیت می‌باشد علاوه بر این، حوزه‌های مبدأ دیگری مانند اسارت، مستی، جادو، مرگ، رنگ، غذا، نور هم در آثار افغانی یافت شد. در حالی که این حوزه‌ها در آثار ایشی‌گورو جایی ندارد.

- پربسامدترین اسم نگاشت مشترک در مفهوم‌سازی عشق در آثار دو نویسنده «عشق سفر است» با حوزه‌ی مبدأ «سفر» می‌باشد.

در کلیت، استعاره‌های مفهومی با توجه به اسم نگاشت و حوزه‌های مبدأ مشترک در آثار دو نویسنده مذکور تقریباً یکسان هستند، اما می‌توان استنباط کرد که گرچه هر دو نویسنده از الگوی فرهنگی واحدی برای تولید استعاره‌ی عشق استفاده می‌کنند ولی تفاوت‌های فرهنگی سبب تولید نگاشت‌های متفاوتی شده است.

منابع

- ۱- افراشی و همکاران. (۱۳۹۱). «بررسی استعاره‌های جهتی در زبان‌های اسپانیایی و فارسی»، *مجله‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره سوم، شماره ۴، صص ۲۳-۱.
- ۲- افراشی، آریتا و تورج حسامی. (۱۳۹۲). «تحلیل استعاره‌های مفهومی در یک طبقه‌بندی جدید با تکیه بر نمونه‌هایی از زبان‌های فارسی و اسپانیایی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، سال سوم، شماره ۵، صص ۱۴۱-۱۶۵.
- ۳- افغانی، علی محمد. (۱۳۴۴). *شوهر آهو خانم*، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
- ۴- ابراهیمی و همکاران. (۱۳۹۷). «استعاره‌های مفهومی عشق در آینه‌ی ضرب‌المثل‌های فارسی، انگلیسی و ترکی»، *فرهنگ و ادبیات عامه*، سال ۶، شماره ۲۰، صص ۲۳-۴۳.
- ۵- اسپرهم و تصدیقی. (۱۳۹۷). «استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا»، *متن*

پژوهی ادبی، سال ۲۲، شماره‌ی ۷۶.

۶- ایشی گورو، کازوئو. (۱۳۹۳). **ترانه‌های شبانه**، ترجمه مهدی غبرایی، چاپ دوم. اژدهای طلایی.

۷- -----، -----، (۱۳۹۵). **هرگز رهایم مکن**، ترجمه سهیل سمی، چاپ ششم، شمشاد.

۸- -----، -----، (۱۳۹۶). **هنرمندی از جهان شناور**، ترجمه یاسین محمدی، چاپ سوم، افراز.

۹- پورابراهیم و غیاثیان. (۱۳۹۲). «بررسی خلاقیت‌های شعری حافظ در مفهوم‌سازی عشق»، **نقد ادبی**، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲۳، صص ۵۹-۸۲.

۱۰- پورابراهیم و همکاران. (۱۳۹۶). «استعاره‌های مفهومی عشق در زبان شعر و زبان روزمره (رویکرد تطبیقی)»، **شعر پژوهی دانشگاه شیراز**، سال نهم، شماره دوم، پیاپی ۳۲.

۱۱- پیرزاد و همکاران. (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه‌ای استعاره‌های مفهومی بنیادین در متون ادبی انگلیسی»، **پژوهش‌های آموزشی بین‌المللی**، سال پنجم، شماره ۱.

۱۲- زاهدی، کیوان و عصمت دریکوند. (۱۳۹۰). «استعاره‌های شناختی در نثر فارسی و انگلیسی»، **نقد زبان و ادبیات خارجی**، دوره ۳، شماره ۴، پیاپی ۶۴.

۱۳- زرقاتی، مهدی و همکاران. (۱۳۹۲)، «تحلیل شناختی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی، جستارهای ادبی»، **مجله دانشکده ادبیات مشهد**، دوره ۴۶، شماره ۴، صص ۳۰-۱.

۱۴- عباسی، زهرا. (۱۳۹۷). «استعاره‌ی مفهومی عشق و خوشه‌های معنایی مرتبط با آن در تذکره‌الاولیای عطار»، **پژوهش‌های ادب عرفانی**، شماره ۶، دوره‌ی ۱۲، پیاپی ۳۷، صص ۱۱۷-۱۴۶.

۱۵- قوام، ابوالقاسم و ثمین اسپرغم. (۱۳۹۴). «بررسی استعاره‌های عشق و معشوق در دو بیت‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه شناختی»، **پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**، سال ششم، شماره سوم، صص ۱-۲۶.

۱۶- لیکاف، جرج و مارک جانسون. (۱۳۹۶). **استعاره‌هایی که باور داریم**، ترجمه راحله گندم‌کار، چاپ اول، تهران: علمی.

۱۷- مائذعلی، آرزو و همکاران. (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی استعاره‌ی مفهومی عشق در اشعار ابن‌فارض و سلطان ولد»، **پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی**، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پانزدهم، شماره‌ی بیست و نهم، صص ۱۹۳-۲۱۰.

- ۱۸- هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، **ادب پژوهی**، شماره ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- 19-Darwin, Ch. (1872). **The expression of emotions in man and animals**, london, Johan Murray.
- 20-Grady, J.E. (2007). **Metaphors in greatest**, D. and Cuyckens, H. (eds).The Oxford hand book of cognitive linguistics(p.p.213_788).Oxford university pres.
- 21-Kovescses, zoltan. (1986). **Metaphors of anger, pride and love**. A lexical Approach to the Structure of Concepts, Pragmatics and Beyond. Amsterdam & Philadelphia: gohn Benjamin.
- 22----- (1990). **Emotion concepts**, Newyork: Springer-Verlag.
- 23----- (1988). The Language of Love, The Semantics of passion in conversational English. Lewisburg: Bucknell university press.
- 24----- (2000). Metaphor and emotion: Language, Culture's and body in human feelings. Cambridge: Cambridge university press.
- 25----- (2000). Metaphor: A Practical -Introduction: Oxford: Oxford university press.
- 26----- (2000). Metaphor: A Practical Introduction (end. Edition). Oxford: Oxford university press.
- 27-Lakeoff, G. (1987). **Women. Fired and dangerous things: What categories revealed about the mind**. Chicago, IL: University of Chicago press.
- 28-Steiner. J.E, al. (2001). **comparative expression of hedonic impact. Affective reactions to taste by human infants and other primates**. Neuroscience and Bio behavioural reviews, 25; 7, 53_74 Anger is hindrance.

29-Sweeter, Eve. (1990). **From etymology to semantics**, Cambridge: Cambridge: Cambridge university press.

30-Turner, mark. (1987). **Death is the mother of beauty. Mind, Metaphor, Criticism**. Chicago: The University Of Chicago Press.

31-Yu, N. (1995). **Metaphorical expressions of anger and happiness in English and Chinese**. *Metaphors and Symbolic Activity*,10(2),59_77.